



آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

RS

چگونه می‌شود پذیرش فلسطین را از نماد فراتر برد

تصمیم فرانسه، بریتانیا، استرالیا، پرتغال و چندین کشور دیگر برای به‌رسمیت‌شناختن فلسطین را بسیاری به عنوان نقطه عطف، جشن گرفته‌اند، به عنوان بازگشتی نمادین از چندین دهه دوگانگی. منتقدان هم آن را به عنوان حرکتی توخالی و نمایی در مقابل پس‌زمینه‌ای از هم‌دستی در نسل‌کشی غزه، به باد انتقاد گرفته‌اند. در واقع، هم‌دستی غربی، از طریق فروش تسلیحات، ارائه پوشش دیپلماتیک، اشتراک‌گذاری اطلاعات و ناکامی در اعمال قوانین بین‌المللی، سایه‌ای سنگین بر ادعاهای اخلاقی حول به‌رسمیت شناختن فلسطین می‌اندازد. نمادگرایی صرف نمی‌تواند موج نسل‌کشی را متوقف کند.

با این حال، این لحظه می‌تواند حاصلی فراتر از فضل‌فروشی داشته باشد. این به رسمیت شناختن، می‌تواند به ابتکار سعودی-فرانسوی در سازمان ملل متحد نیرو بخشد، ابتکاری برای برپایی کشور فلسطین که در ۱۲ سپتامبر، ۱۴۲ کشور آن را تأیید کردند. این ابتکار می‌تواند به تغییر دستور زبان این درگیری کمک کند، کار را از مذاکرات بی‌پایان دور کند و به سمت پیاده‌سازی اقداماتی بازگشت‌ناپذیر ببرد؛ حرکتی بر پایه گام‌هایی ملموس و زمان‌مند به سمت تشکیل کشور. با پیگیری درست، این اقدامات می‌تواند به مغالطه‌فرایند اسلو پایان دهد؛ مغالطه‌ای که در آن نقشه‌راه هیچ‌وقت به پایانی نمی‌رسد و نتیجه مدام به تعویق می‌افتد.

اعلامیه نیویورک، فقط فراخوان به رسمیت شناختن نیست، بلکه خواستار «گام‌های ملموس، زمان‌مند و بازگشت‌ناپذیر» به سمت پیاده‌سازی راه‌حل دودولتی می‌شود؛ به‌علاوه خواستار مأموریت موقتی بین‌المللی برای ایجاد ثبات، تحت حکمی از شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌شود و متعهد می‌شود بر اساس مرزهای ۱۹۴۷ از کشور فلسطینی حمایت کند؛ کشوری که در آن، پس از تبادل سرزمینی توافق‌شده، اورشلیم شرقی [بیت‌المقدس شرقی] پایتخت خواهد بود. در شرایطی که اسرائیل صراحتاً به دنبال نابودی هر گونه چشم‌انداز برای دولت فلسطینی است، تأکید دوباره بر این ابتکار اهمیت کلیدی دارد.

اما این تأکید به‌هیچ‌وجه کافی نیست. فرایند سعودی-فرانسوی حفره‌های خودش را دارد. اول و مهم‌تر از همه، این ابتکار، درست مثل توافق اسلو، قدرتی ندارد. اگر اسرائیل به اشتغال ادامه دهد یا مؤلفه‌های مورد توافق جدید را زیر پا بگذارد، هیچ سازوکار معتبری برای وضع تحریم یا مجازات در کار نیست. بدون ایجاد هزینه برای عدم‌پایبندی، همچنان امید اندکی برای پیشرفت وجود خواهد داشت. این باید در پیگیری ماجر مورد رسیدگی قرار گیرد.

دوم، اعلامیه فرانسوی-سعودی، ارتباطی کلیدی بین برپایی کشور فلسطین و برپایی معماری امنیتی تازه برای منطقه ایجاد می‌کند. این ارتباط باید محکم‌تر شود. خاورمیانه معادلی برای سازمان امنیت و همکاری در اروپا، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا یا هیچ گونه نهاد امنیتی فراگیر و برپا ندارد. با ایجاد چنین معماری و نهادی و با ارائه عضویت کامل به اسرائیل به شرط پذیرش کشور فلسطین در مرزهای ۱۹۴۷، قوی‌ترین انگیزه تا اینجای کار به اسرائیل داده می‌شود تا مسیرش را عوض کند و از تبدیل شدن به مطرود دائمی اجتناب کند. این فراتر از چیزی خواهد بود که در برنامه صلح عربی ۲۰۰۲ به اسرائیل پیشنهاد شد؛ یعنی به رسمیت شناختن و فراتر از آن چیزی که در توافقات ابراهیمی بود، یعنی عادی‌سازی. این یکپارچه‌سازی امنیتی به اسرائیل ارائه می‌کند، اما فقط به این شرط که به اشتغال پایان دهد.

به‌علاوه، این به مراتب بیشتر از مسیر فعلی واشنگتن، منافع ایالات متحده را تأمین خواهد کرد. فقدان معماری امنیتی، نه‌تنها به بی‌ثباتی مداوم منطقه کمک کرده است، بلکه اقدام ایالات متحده به انتقال بار و مسئولیت را هم سخت‌تر می‌کند، چون هیچ زیرساخت مستقلی نیست که بشود وظیفه امنیتی را به آن سپرد. از همه مهم‌تر، این کار به ایالات متحده کمک خواهد کرد که بالاخره خود را از شر چشم‌انداز جنگ‌های ابدی در خاورمیانه راحت کند.



روایت
دیپلمات

اندرو میلر دیپلمات سابق آمریکایی سیاست‌های کشورش را در خاورمیانه بررسی می‌کند

با این رهبران کار بیش نمی‌رود

روح‌اله نخعی، خبرنگار گروه دیپلماسی:

تأثیرگذارترین قدرت جهانی در مسئله اسرائیل و فلسطین به‌طور خاص و خاورمیانه به‌طور کلی، آمریکا است. حوزه سیاست خارجی نیز در طول تاریخ معاصر آمریکا، با شدتی کمتر از حوزه‌های دیگر دستخوش تغییر شده است و حتی گاهی تغییرات شدید تاکتیکی، با حفظ اهداف راهبردی همراه بوده‌اند. در مسئله اسرائیل و فلسطین، دول اخیر آمریکا همواره حامیان سفت‌وسخت اسرائیل بوده‌اند و نیز بخش مهمی از هر گونه گفت‌وگو بین اسرائیل و فلسطین. وضعیت فعلی

وضعیتی بحرانی است و اتفاقات بی‌سابقه و کم‌سابقه یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند؛ اما بسیاری معتقدند، این وضعیت، در ادامه روندهای پیشین رخ داده است. برای بررسی آنچه در وزارت خارجه آمریکا درباره اسرائیل و فلسطین مطرح بوده، ریچل نلسون، تحلیلگر اندیشکده نیولاینز، در پادکست این اندیشکده میزبان یکی از مقامات دولت‌های بایدن و اوباما شده و با او به گفت‌وگو نشسته است. اندرو پی‌میلر، کارشناس مسائل خاورمیانه در اندیشکده «مرکز پیشرفت آمریکا»، دیپلمات سابق ایالات متحده است. او در دولت جو بایدن، از سال ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ به عنوان معاون وزیر خارجه در امور اسرائیل و فلسطین، در اداره امور خاور نزدیک در وزارت خارجه مشغول بود. پیش از آن، مشاور ارشد سیاستگذاری لیندا توماس گرینفیلد، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد بود و مسائل خاورمیانه و شمال آفریقا، مبارزه با تروریسم، امور سیاسی نظامی و اطلاعات را پوشش می‌داد. از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷، در شورای امنیت ملی دولت باراک اوباما، مدیر امور نظامی مصر و اسرائیل بود و آن‌جا در بحث‌های مربوط به کمک‌های امنیتی ایالات متحده به مصر و اسرائیل و نیز در بحث صلح خاورمیانه، حضور داشت. بخشی از این گفت‌وگو بسیار مفصل و طولانی، البته صرف بررسی جزئیات برنامه‌ها در دولت‌های بایدن و ترامپ و نیز تا حدی، شرح عملکرد خود میلر و نهاد وزارت خارجه می‌شود؛ اما در چندین بخش، او به سؤالاتی اساسی درباره وضعیت مسئله اسرائیل و فلسطین پاسخ می‌دهد و به عنوان چهره‌ای که سابقه‌ای جدی در نهادهای سیاستگذار و مجری در آمریکا داشته، روایت او ارزش خواندن دارد. با ذکر اینکه البته، این‌ها مواضع اوست و انتشار آن‌ها به معنای تأییدشان نیست، دانستن تحلیل فردی مثل میلر در این مقطع، حتماً مفید خواهد بود. بخش‌هایی از صحبت‌های او را در این گفت‌وگو در ادامه می‌خوانید.



▼ **مصر و اسرائیل**

فکر می‌کنم مصر، مهم‌ترین بازیگر خارجی در غزه است. هم مصر و هم قطر نقش‌های فوق‌العاده بازی کرده‌اند، به عنوان میانجی در مذاکرات بر سر آتش‌بس و تبادل گروگان و همچنان هم چنین‌اند؛ اما مصر نسبت به قطر درک بهتری از بازیگران مختلف در غزه دارد. قطری‌ها روابط بسیار نزدیکی به دستگاه سیاسی حماس دارند و این مهم است؛ اما آن‌ها تأثیرگذارترین بخش این گروه نیستند، بلکه بازیگران مسلح‌تر که در غزه‌اند مهم‌ترند. مصر با آن هاتماس بیشتری دارد. این از سر همدلی نیست. کاملاً برعکس. مصر حماس را از زاویه مبدأ آن می‌بیند، یعنی به عنوان سازمانی اخوان المسلمینی. از این لحاظ خصومتی هم دارد اما مصر ۱۹ سال در غزه حضور داشته‌اند، بین جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۷. این تجربه را داشته‌است. تنها کشور هم هست که با غزه مرز دارد. مصر توانسته مقامات را داخل و خارج کند و با آن‌ها دیدار داشته باشد. مصر به نوعی نقطه تراکم و انسداد هم تبدیل شده است. اسرائیلی‌ها در آن مرز راه حماس و نیز فلسطینیان عادی را بست. مصر تنها راه خروج بود و این اهرمی به مصر می‌داد؛ بنابراین اگر قرار باشد موفقیتی در اقناع حماس حاصل شود که شرایطی را بپذیرد، مصر نقشی کلیدی برای ایفا دارد. نیروی نظامی هم البته در این زمینه مؤثر است و اگر اسرائیل چنین ضرباتی به ساختار نظامی حماس نزده بود، شاید تمایل حماس به مذاکره کمتر می‌بود، اما مصر در جایگاهی است که اهرمی دارد و می‌تواند به حماس فشار بیاورد. هم‌زمان مصر به اندازه کافی سابقه کارکردن با حماس دارد که باعث شود حماس به مصر گوش کند؛ بنابراین مصری‌ها از این لحاظ هم نقش مهمی برای ایفا دارند.

تردیدی نیست که بعد از به قدرت رسیدن عبدالفتاح سیسی در کودتا ۲۰۱۳ و رئیس‌جمهور شدنش در ۲۰۱۴، رویکرد مصر نسبت به اسرائیل، کم‌کم گرم‌تر شد. در دوران [حسنی] مبارک اوضاع فرق می‌کرد. در فضای غیرعلنی، همکاری با بسیار بود، اما او نمی‌خواست خیلی به اسرائیلی‌ها مربوط دیده شود و این به خاطر خصومت افکار عمومی مصر نسبت به اسرائیل بود؛ اما عبدالفتاح سیسی بعد از اخوان المسلمین به قدرت رسید و این اخوان المسلمین لولوی او بودند و البته بسیار نزدیک به فلسطینی‌ها. از همین رو عبدالفتاح سیسی احساس کرد برای تعامل با اسرائیل آزادی بیشتری دارد. به‌علاوه باور داشت که می‌تواند ملی‌گرایی واقعی موجود در مصر در آن زمان را به عنوان اهرمی به کار گیرد و بین مصری‌ها و فلسطینی‌ها تفاوت بگذارد. دوره ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸، واقعاً دوران ملی‌گرایی مصری بود و نه ملی‌گرایی عربی، برای همین او محدودیت کمتری داشت، گرچه همچنان دغدغه داشت که با دقت و احتیاط پیش برود؛ اما از ۷ اکتبر به بعد، در تمایل عبدالفتاح سیسی به تعامل علنی با اسرائیلی‌ها شاهد تغییر بوده‌ایم. رفتار سردتری دیده‌ایم. درست است که مصری‌ها درباره کار طبیعی با اسرائیلی‌ها به توافق رسیدند اما آن از سر لزوم بود. اقتصاد مصر در آستانه شکست است و آن‌ها چاره‌ای

جز این توافق نداشتند. در همه عرصه‌های دیگر، مصر نسبت به تعامل با اسرائیل بسیار محتاط‌تر بوده است. نگرانی من هم به‌طور خاص این است که اگر جمعیت فلسطینی در غزه داخل و حوالی رفح متمرکز شود و در نهایت راه خود را به مصر باز کنند، چنان که پیش‌تر رخ داده، مصر با توقف معاهده صلح [با اسرائیل] واکنش نشان خواهد داد. فکر نمی‌کنم مصر می‌خواهد که چنین کند. مصر برای رابطه‌اش با اسرائیل ارزش قائل است؛ اما سطح خصومت با اسرائیلی‌ها درون مصر و به شکل کلی‌تر در جهان عرب، حاد است و واقعاً به اوج حرارت رسیده. وقتی به عقب برمی‌گردیم و به توافقات ابراهیمی نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنم به خوبی واضح است که برخی سعی کردند، از روی نمونه‌هایی که تا حدی منحصر به‌فرد بودند، رویکرد اعراب به اسرائیل را با برون‌یابی حدس بزنند. بی‌دلیل نیست که امارات متحده عربی، بحرین و مراکش آن توافقات را داشتند و دیگران نه. چون پویه‌شناسی در آن کشورهای دیگر متفاوت بود. امارات متحده عربی ۲۰۰ و ۳۰۰ هزار نفر شهروند دارد. اکثریت قاطع افرادی که آن جاهستند، در واقع شهروند نیستند. بیشترشان حتی عرب هم نیستند. از دیگر نقاط جهان می‌آیند. این به دولت امارات انعطاف‌پذیری بیشتری برای اجرای سیاست می‌دهد؛ اما اگر در مصر هستتید و با جمعیتی ۱۰۰ میلیونی سروکار دارید که عرب هم هستند و برای این مسئله هم اهمیت قائل‌اند، دیگر آن انعطاف‌پذیری‌ها را ندارند. اگر هم کار به آن جابرسد و توافق صلح متوقف شود، این پادگزاره عادی‌سازی خواهد بود؛ یعنی پذیرش اسرائیل در منطقه و جهان، به‌جای این که گسترش یابد، کمتر هم خواهد شد. من گام‌هایی که دادگاه کیفری بین‌المللی برداشته را هم همین‌طور می‌بینم. صرف‌نظر از این که شما چه نگاهی به صلاحیت قضایی دادگاه کیفری بین‌المللی یا ماهیت اتهامات دارید، صرف این حقیقت که اسرائیل در این دادگاه پرونده دارد و برخی افراد اسرائیلی باید با دقت بررسی کنند که سفر به برخی کشورها، مثلاً در اروپا و آسیا امن هست یا نه. این‌ها نقاطی است که این اسرائیلی‌ها قبلاً به آن جایی رفته‌اند اما الان نگران‌اند که ممکن است آن‌جا دستگیر شوند. صرف این حقیقت نشان می‌دهد که دنیای یک اسرائیلی دارد کوچک‌تر می‌شود نه بزرگ‌تر. این یکی از تلفات این جنگ است که پذیرش اسرائیل دچار تخریب شده. شاید وقتی جنگ تمام شود این وضعیت دوباره به حالت قبل برگردد؛ اما من فکر نمی‌کنم این فوری باشد و فکر هم نمی‌کنم که در بازه زمانی کوتاهی، کاملاً حاصل شود.

▼ **توافقات ابراهیمی و عادی‌سازی با عربستان**

فکر می‌کنم ضعف مهم توافقات ابراهیمی این است که با درگیری اسرائیل و فلسطین به عنوان مسئله‌ای خلاف قاعده مواجه شد، به عنوان نوعی انحراف از روابط دیگری که در حالت طبیعی بین اسرائیل و همسایگان وجود می‌داشت، در حالی که در واقعیت، این حادثه‌ترین تجسم همان مشکل اصلی بود. در برخی نمونه‌ها، موضوع نگرانی کلی درباره